



تفسیری بر شباهت‌های موجود میان آثار فرهنگ بلخی-مرویی و شهر سوخته

حامد طهماسبی زاوه^{۱*}، فرشید ابروانی قدیم^۲

^۱ دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان

^۲ استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان

(ارتباط با مسئول مکاتبات: Hamed.tahmasebizave@yahoo.com)

چکیده

فرهنگ بلخی-مرویی، پیشینه و منشأ شکل‌گیری آن، ارتباطات درون و برون منطقه‌ای و تفسیر برخی از شباهت‌ها در تولیدات و دست‌ساخته‌های این فرهنگ با مناطق هم‌جواریش، یکی از مهم‌ترین مباحث و مسائل باستان‌شناسی مرتبط با این فرهنگ است. وجود برخی از شباهت‌ها میان این فرهنگ و شهر سوخته، در تولیداتی همچون ظروف مرمیری، مهرهای مشبک فلزی و برخی از شیوه‌های تدفین (تدفین‌های یادمانی)، بحث‌هایی را در رابطه با تفسیر این مدارک به وجود آورده، که عموماً این تفسیرها با مهاجرت گروه‌های انسانی از شمال به جنوب و یا بالعکس مرتبط شده است. مسئله‌ی اصلی این نوشتار، بررسی دلایل و شواهدی است که می‌تواند در شکل‌گیری یک تفسیر منطقی و قابل قبول در زمینه‌ی علت وجود برخی از شباهت‌ها میان فرهنگ بلخی-مرویی و شهر سوخته در دوره‌ی IV این استقرار کمک نماید. در این نوشتار سعی می‌شود تا حد امکان به بررسی شواهد و مدارک شهر سوخته به عنوان یکی از مهم‌ترین استقرارگاه‌های جنوب شرق ایران و منطقه سیستان پرداخته شود. با بررسی و تفسیر چرایی این شباهت‌ها، علاوه بر رد فرضیه‌ی مهاجرت مردم فرهنگ بلخی-مرویی به سمت شهر سوخته، می‌توان دلایلی برای اثبات یک روند مهاجرتی در نیمه هزاره سوم ق.م از شهر سوخته به سمت دشت‌های شمالی ارائه نمود.

کلمات کلیدی: فرهنگ بلخی-مرویی، شهر سوخته، نظام مهاجرت، مهرهای مشبک فلزی، ظروف مرمیری، تدفین یادمانی.



Commentary on the Similarities between objects of Bactria-Margiana Archaeological Complex (BMAC) and Shahr-i Sokhta

Hamed Tahmasebi Zave*¹; Farshid Iravani Ghadim²

¹*PhD candidate in archaeology, Art University of Isfahan IRAN

²Assistance professor in archaeology, Art University of Isfahan. IRAN

(Correspond Author: E-mail: Hamed.tahmasebizave@yahoo.com)

Abstract

One of the most important archaeological topics and issues is Bactria-Margiana Archaeological Complex (BMAC) culture and its issues such as the history and origin of its formation, inside and outside regional communications, the interpretation of some of the similarities in the products of these culture adjacent areas. Since there are some similarities between the culture and Shahr-i sokhta (city burned), one of the most important settlements in the southeastern Iran and Sistan region, in products such as marble container, Metallic reticulated seals and certain burial methods (Cenotaph), there are discussions about the interpretation of these documents. Generally, these interpretations have been linked to human migration from north to south or vice versa. The main issue of this article is to study the reasons and evidences that could form a reasonable and acceptable explanation about the cause of the similarities among the culture of BMAC and Shahr-i sokhta in IV period. So it has been tried to survey the evidences of Shahr-I sokhta as much as possible. With Interpretation the reasons of the similarities, it can be proved not only the assumption of migration of BMAC people to Shahr-i sokhta is incorrect, but also it will be mentioned a new assumption about the migration of Shahr-i sokhta people to the north area in the half of third Millenary of B.C.

Key words: BMAC culture, Shahr-i sokhta, Migration System, Metallic compartmented seals, Marble vessels, Cenotaph.

۱- مقدمه

جدای از بررسی شباهت‌های میان شهر سوخته و فرهنگ بلخی- مروی^۱، موضوع این نوشتار بررسی تمام جوانبی است که به اثبات و یا رد فرضیه‌ی اسکالونه^۲، مبنی بر مهاجرت گروه‌های انسانی از فرهنگ بلخی- مروی به شهر سوخته، بتواند کمک نماید. در ابتدا برای روشن شدن مبحث اصلی این نوشتار، گفته‌های وی در تفسیر ارتباط میان شهر سوخته و فرهنگ بلخی- مروی را بیان کرده و سپس وارد بخش اصلی مقاله می- شویم. اسکالونه در تفسیر شباهت‌های میان جنوب شرق ایران و فرهنگ بلخی- مروی بیان می‌دارد که مدارک پیداشده در شهر سوخته و بمپور نشان‌دهنده شباهت‌های زیاد بین این مناطق ایران و سواحل جنوبی خلیج فارس در یک محور جدید شمال- جنوبی است. این محور ترکمنستان، سیستان و کرمان را به استقرارگاه‌های نو و جدیدی متصل می‌کنند که در برخی موارد تحرکات آن‌ها را می‌توان بر اساس مهاجرت- های انجام شده از شمال تعبیر کرد وی از سیستان به عنوان سرزمینی که نگه‌دارنده و دربردارنده فرهنگ یکسان و هم‌شکلی بوده و به صورت متناسبی در یک شکل فرهنگی مستقل جمع شده است، یاد می‌کند. وی همچنین بیان می‌دارد که فقط بخش‌هایی از این سرزمین با گسترش‌های فرهنگی افغانستان و ترکمنستان در ارتباط بوده است. که در این میان شهر سوخته نیم‌نگاهی به سوی مراکز ثقل فرهنگ بلخی- مروی داشته است. کمبود مواد و مدارک موجود از جنوب شرقی ایران اجازه بازسازی کامل چهارچوب فرهنگی سرزمین‌های مذکور را نمی‌دهد، اما شاید بتوان یک گسترش فرهنگی- جغرافیایی را به این وسعت از طریق اثبات وجود یک نظام مهاجرتی محدود از سرزمین‌های شمالی، یا شاید سقوط استقرارگاه‌های شناخته شده مراکز بلخی- مروی توجیه کرد. وی در تأیید نظر خود مبنی بر وجود مهاجرت از سرزمین‌های شمالی، به نقل از هیبرت و کارلوسکی بیان می‌دارد که در خلال نخستین سده‌های هزاره دوم ق. م، مهاجرت‌های بسیاری از شمال (آسیای مرکزی) به سمت جنوب (سیستان و بلوچستان) انجام شده است که باید آن را در ارتباط نزدیک با توزیع زبان‌های هندواروپایی در تمام فلات ایران دانست (اسکالونه، ۱۳۹۴: ۹۷-۹۹). این در حالی است که رجوع به مقاله فوق نشان می‌دهد که هیبرت و کارلوسکی نظر فوق را در تفسیر برخی از قبور و تدفین‌های یادمانی و همچنین گورنهاده‌های شاخص فرهنگ بلخی- مروی در استقرارهایی همچون شهداد، خوراب و یحیی بیان می‌دارند (Hiebert & Lemberg-Karlovsky, 1992:1) که داده‌ها و یافته‌های باستان- شناسی، تأثیر فرهنگ مزبور را بر این استقرارگاه‌ها نشان می‌دهند. بر اساس همین داده‌ها می‌توان از کوچ و مهاجرت برخی از گروه‌های انسانی (صنعتگران) از فرهنگ بلخی- مروی به استقرارهای جنوب شرق ایران سخن به میان آورد. اما هیبرت و کارلوسکی در تفسیرهای فوق، هیچ‌گونه اشاره‌ای به منطقه‌ی سیستان و استقرار شهر سوخته نکرده‌اند.

به صورت خلاصه، می‌توان تفسیرهای اسکالونه را به شکل ذیل ارائه نمود.

۱. تأثیرپذیری بخشی از فرهنگ شهر سوخته از فرهنگ بلخی- مروی

۲. وجود یک نظام مهاجرتی محدود از سرزمین‌های شمالی

۳. ارتباط سقوط استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی- مروی با گسترش فرهنگی-جغرافیایی شهر سوخته نکته قابل تأمل عدم ارائه هرگونه دلیل و یا داده‌ی باستان‌شناسی از طرف وی، در تأیید و اثبات فرضیات فوق است.

در سمت مقابل فرضیه‌ی اسکالونه، ساریانیدی در تفسیر شباهت‌های موجود بیان می‌دارد که صحیح‌تر است که یکسانی و شباهت‌های مواد موجود در فرهنگ بلخی- مروی با جنوب شرقی ایران را، نشانه‌ی گسترش شاخصه‌های منحصر به فرد فرهنگ ایرانی بدانیم که از یک هسته سرزمینی و هنری بلوچی- کرمانی و مکرانی سرچشمه گرفته است (Sarianidi, 1997 به نقل از اسکالونه^۲، ۱۳۹۴: ۹۷).

۲- فرهنگ بلخی- مروی

آنچه از آن به عنوان مجموعه یا فرهنگ بلخی- مروی یاد می‌شود، مجموعه‌ای از استقرارگاه‌هایی را شامل می‌شود که در بازه زمانی (۲۳۰۰-۱۵۰۰ ق.م) با ویژگی‌هایی از قبیل گونه‌های شاخص سفالی، استفاده و ساخت انواع کالاهای شأن‌زا و روزمره از سنگ‌های بومی و وارداتی (لاجورد، کلریت، عقیق، فیروزه و مرمر)، فراوانی استفاده از فلز مفرغ و فلزات گران‌بها (طلا و نقره)، مجموعه‌ای از اشیاء احتمالاً آیینی از جمله ستون‌های مینیاتوری و صفحه‌های گرد مرمری، پیکرک‌های ترکیبی باختری، عصاهای قدرت، تیرهای تشریفاتی و گورهای یادمانی، در گستره جغرافیایی جنوب ترکمنستان، شمال شرق و شرق ایران، شمال افغانستان و بخش‌هایی از تاجیکستان و ازبکستان شکل و گسترش یافتند (طهماسبی، ۱۳۹۴: ۱).

۳- شهر سوخته

شهر سوخته نام مجموعه‌ای از تپه‌های در کنار هم و گسترده‌ای به ارتفاع ۱۲ تا ۱۸ متر و مساحت ۱۵۱ هکتار است که در ۵۶ کیلومتری جاده‌ی ارتباطی زابل به زاهدان قرار گرفته است. به سبب فرسایش شدید ناشی از باد و آب، شهر سوخته دارای سطحی صاف و گوشه‌هایی گرد است و می‌توان آن را به صورت دوزنقه-ای ناقص مجسم کرد که گودال‌های داخلی و زمین‌های هموار و چسبیده به آن از رسوبات پر شده است. این مجموعه تپه‌های کم ارتفاع در کنار یکی از کهن‌ترین دلتاهای رودخانه هیرمند و بر روی تراس رام رود واقع شده و از مهم‌ترین مراکز دوران مفرغ در شرق ایران به شمار می‌رود (سیدسجادی، ۱۳۹۴: ۲۷).

این شهر که در نزدیکی مهم‌ترین جریان آبی منطقه و بر سر راه ارتباطی بین فلات ایران و دشت سند، افغانستان و ترکمنستان واقع شده، از موقعیت جغرافیایی خود که اجازه تهیه منابع معدنی، طبیعی و کنترل تولید و توزیع را در سیستان و مناطق اطراف می‌داده، برای گسترش اقتصادی بر اساس تجارت با راه‌های دور که مراکز مختلف ایران را به سرزمین‌های دورتر آسیایی متصل می‌کرد، به بهترین وجه استفاده کرده است.

تفسیری بر شباهت‌های موجود میان آثار فرهنگ بلخی-مروی و شهر سوخته

به نظر می‌رسد شهر سوخته از همان ابتدای شکل‌گیری بیشتر داخل چهارچوب‌های تکاملی و پیچیده مراکز اجتماعی-اقتصادی ترکمنستان بوده است (اسکالونه، ۱۳۹۴: ۸۸-۸۹).

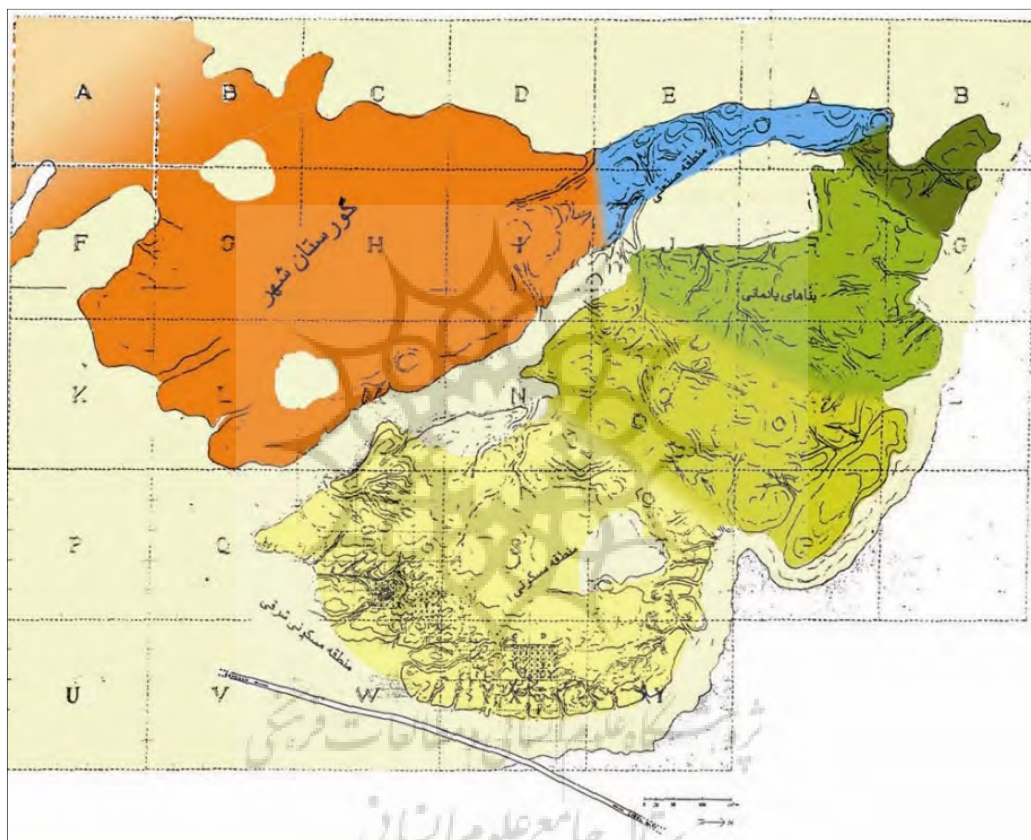
این محوطه باستانی به بخش‌های ذیل تقسیم شده است:

الف) گورستان

ب) محله صنعتگران

ج) محل بناهای یادمانی

د) منطقه مسکونی که به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شده است.



تصویر ۱: نقشه شهر سوخته (سید سجادی، ۱۳۸۶: ۹۲)

در کاوش‌های شهر سوخته چهار دوره اصلی استقرار و یازده زیر مرحله معماری تشخیص داده شده است. دوره III و IV شهر سوخته به‌طور تقریبی با گاهنگاری فرهنگ بلخی-مروی همخوانی دارد (همان، ۹۷-۹۳/ سید سجادی، ۱۳۸۸: ۲۲۹). بین سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۷۸ م. یک سلسله کاوش‌های باستان‌شناسی به همت گروه باستان‌شناسان ایتالیایی به سرپرستی توزی در شهر سوخته آغاز شد. در ادامه این روند، تپه‌های رود بیابان نیز کاوش شدند. بعد از انقلاب نیز کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر سوخته به همت گروه باستان‌شناسان ایرانی به سرپرستی سید منصور سید سجادی از سال ۱۳۷۶ ه.ش آغاز و تاکنون ادامه دارد.

تفسیری بر شباهت‌های موجود میان آثار فرهنگ بلخی-مرویی و شهر سوخته

جدول ۱: جدول گاهنگاری شهر سوخته

دوره	فاز	بازه زمانی	بازه زمانی (سید سجادی ب، ۱۳۸۹:۴۶۴)	بازه زمانی (اسکالونه، ۹۳-۹۷: ۱۳۹۴)
I	۱۰	۳۲۰۰-۳۳۰۰	۲۹۰۰-۳۲۰۰	۲۸۰۰-۳۱۵۰
	۹	-----		
	۸	-----		
II	۷	۲۷۰۰	۲۵۰۰-۲۸۰۰	۲۵۰۰-۲۸۰۰
	۶	۲۶۰۰-۲۷۰۰		
	۵	۲۶۰۰		
III	۴	۲۳۰۰-۲۵۰۰	۲۱۰۰-۲۴۰۰	۲۲۰۰-۲۵۰۰
	۳	۲۲۰۰-۲۳۰۰		
IV	۲	-----	۱۸۰۰-۲۰۰۰	۱۷۰۰/۱۹۰۰-۲۲۰۰
	۱	۱۸۰۰-۲۰۰۰		
	۰	-----		

۴- شباهت‌های میان فرهنگ بلخی-مرویی و شهر سوخته

در این بخش سعی می‌شود تا با بررسی شباهت‌هایی چون، ظروف مرمری، مهرهای مشبک فلزی و تدفین‌های یادمانی، بتوان تفسیری مناسب و متکی بر یافته‌های باستان‌شناسی ارائه نمود.

۴-۱- ظروف مرمری

استفاده از سنگ مرمر در جهت ساخت انواع ظروف در شهر سوخته از دوره I شروع و تا پایان دوره III ادامه داشته است^۴. در آخرین دوره استقرار شهر سوخته (دوره IV) که اسکالونه آن را با فرهنگ بلخی-مرویی قابل مقایسه می‌داند، تنها از یک گور (شماره ۱۴۰۰) ظروف مرمری شناسایی شده است (شیرازی، ۱۳۸۸:۲۶۲). همین امر نشان از کاهش چشمگیر تولیدات مرمری در شهر سوخته دارد.

در گستره فرهنگ بلخی-مرویی و شمال شرق ایران شروع استفاده از سنگ مرمر در جهت ساخت ظروف و دست‌ساخته‌های مرمری، از حدود ۳۳۰۰ ق.م آغاز و تا حدود ۱۶۰۰ ق.م ادامه می‌یابد. در تپه‌ی حصار استفاده از سنگ مرمر تا قبل از دوره III، منحصر به ساخت مهره‌های تزیینی و آن هم در مقیاس محدود می‌شد^۵، این در حالی است که در دوره III^۶ در جهت تولید انواع ظروف و اشیاء از این سنگ به صورت فراوان استفاده می‌شده است (اشمیت، ۱۳۹۱: ۹۰-۲۸۷). همان‌طور که بیان گردید، در نقطه‌ی مقابل این رونق استفاده از دست‌ساخته‌های مرمری در فرهنگ بلخی-مرویی، شاهد رکود و کاهش این تولیدات در

تفسیری بر شباهت‌های موجود میان آثار فرهنگ بلخی-مرروی و شهر سوخته

آخرین دوره‌ی شهر سوخته (با توجه به شواهد و مدارک کاوش شده از گورستان) هستیم. همچنین گونه-شناسی ظروف مرمری در شهر سوخته و مجموعه‌ی باستان‌شناسی فرهنگ بلخی-مرروی، نشان از تفاوت اساسی در فرم‌ها و گونه‌های ظروف مرمری در این دو منطقه دارد (تصویر شماره ۲). بنابراین به لحاظ گونه-شناسی، نمی‌توان ظروف مرمری را به عنوان یکی از شباهت‌های میان شهر سوخته و فرهنگ بلخی-مرروی معرفی نمود.



تصویر ۲: سمت راست: ظروف مرمری گنورتپه (Sarianidi, 2007)، سمت چپ: ظروف مرمری شهر سوخته (سید

سجادی، ۱۳۸۶)

با توجه به تقدم زمانی و توالی طولانی مدت تولید و استفاده از ظروف مرمری در شهر سوخته (دوره I-III)، همچنین تفاوت در فرم‌ها و گونه‌های ظروف مرمری، منطقی‌تر به نظر می‌رسد که ساخت و تولید ظروف مرمری در این استقرار را یک صنعت بومی و محلی منطقه‌ی سیستان معرفی نماییم. همچنین با توجه به هم‌زمانی شروع استفاده از سنگ مرمر به صورت گسترده در حصار و فرهنگ بلخی-مرروی با زمان افول جمعیت و کاهش تولید و استفاده از ظروف مرمری در شهر سوخته، می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که در نیمه‌ی دوم هزاره سوم ق.م، بخشی از مردم شهر سوخته و به ویژه صنعتگران و تولیدکنندگان ظروف مرمری، از شهر سوخته به سمت سرزمین‌های شمالی کوچ نموده‌اند.

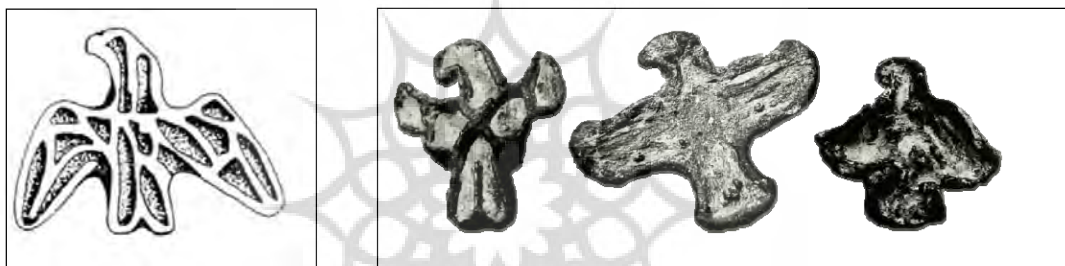
۴-۲- مهرهای مشبک فلزی^۷

یکی از ویژگی‌های فرهنگی شرق ایران و آسیای مرکزی، استفاده از مهرهایی است که به علت سبک شبکه‌وار نقوش، به مهرهای مشبک فلزی شهرت دارند (باغستانی، ۱۳۸۰:۲). استفاده از مهرهای مشبک فلزی از اوایل هزاره سوم تا اواسط هزاره دوم ق.م رواج داشته است. بر اساس شواهد موجود می‌توان کانون اصلی این پدیده فناورانه را، مناطق شرقی فلات ایران دانست (طلایی، ۱۳۹۲:۱۶). هم‌زمان با افزایش تجارت فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای که در اثر به‌وجود آمدن تولید انبوه کالا و تخصص‌پذیری در جوامع عصر مفرغ ایجاد گشته بود، استفاده از مهرهای مشبک فلزی گسترده شد (باغستانی، ۱۳۸۰:۱۱؛ طلایی، ۱۳۹۲:۱۶).

قدیمی‌ترین این‌گونه مهرها، از اوایل هزاره سوم ق.م در شهر سوخته^۸ (دوره II (طبقات ۵-۷) (۲۸۰۰-۲۵۰۰ ق.م) شناسایی شده است (باغستانی، ۱۳۸۰:۵). بیشتر نمونه مهرهای مشبک فلزی در طی کاوش‌های آلتین‌تپه^۹ (طبقات ۱-۳) (Masson, 1988:Pl, 16, 17, 29 & 37)، نمازگاه (Kohl, 1984:224)، واحه‌های

تفسیری بر شباهت‌های موجود میان آثار فرهنگ بلخی- مروی و شهر سوخته

کللی (Ibid:147)، گنور (Sarianidi, 1998 & 2007:100-104) و توگولوک کشف گردیده و همچنین نمونه‌های بسیاری از حفاری‌های قاچاق در منطقه بلخ و مزار شریف به دست آمده است. با توجه به مدارک و داده‌های باستان‌شناسی، شهر سوخته در جنوب و استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی- مروی در شمال دو منطقه مهم تولید و استفاده از مهرهای مشبک فلزی در شرق ایران بوده‌اند (تصویر شماره ۳). گسترش استفاده از این مهرها را تنها می‌توان با گسترش ارتباطات تجاری- اقتصادی مرتبط دانست. با توجه به تقدم زمانی تولید این نوع از مهرها در شهر سوخته نسبت به جنوب ترکمنستان، نه تنها نمی‌توان شباهت‌های موجود در شیوه و تکنیک ساخت و همچنین شباهت در برخی از نقوش را به عنوان دلیلی بر فرضیه کوچ و مهاجرت مردمان استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی- مروی به جنوب شرق ایران مطرح نمود؛ بلکه در کنار سایر شواهد و یافته‌های باستان‌شناسی، مهرهای مشبک فلزی را می‌توان به عنوان دلیلی بر تأثیرگذاری شهر سوخته بر فرهنگ مزبور و به احتمال کوچ برخی از گروه‌های انسانی از شهر سوخته به نواحی شمالی مطرح نمود.



تصویر ۳- راست: مهرهای مشبک فلزی گنورتپه (Sarianidi, 2007).

چپ: مهر مشبک فلزی شهر سوخته (سید سجادی، ۱۳۸۶)

۳-۴- تدفین‌های یادمانی

در بازه زمانی (۳۰۰۰-۲۵۰۰ ق.م) در جنوب شرق ایران (شهر سوخته) شاهد شکل‌گیری نوع جدیدی از تدفین فاقد جسد و اسکلت انسانی هستیم که در ادبیات باستان‌شناسی با عنوان تدفین‌های یادمانی شناخته می‌شود. در این شیوه تدفین، گورنهاده‌هایی به احترام شخص متوفی، که به هر دلیل جسد او به وطنش بازنگشته (کشته شدن در جنگ، مردن در سفر و دور از وطن و غیره)، داخل گور وی قرار داده می‌شد. چرایی ساخت این قبور و همچنین لزوم چنین عملی هنوز به درستی روشن نشده است. آنچه که می‌توان بیان داشت، این است که زنده نگه داشتن یاد شخص متوفی برای بازماندگانش مهم بوده و بنا به همین امر، با اجرای سنت‌ها و آیین‌های مرسوم در رابطه با دیگر مردگان، به ساخت گوری برای یادبود وی اقدام می‌کردند. لزوم اجرای صحیح مراسم مطابق با آیین‌های تدفین را می‌توان از قرار دادن گورنهاده‌ها در داخل این قبور خالی از جسد، متوجه شد. ساخت این قبور علاوه بر اینکه به عنوان نوعی یادبود و زنده نگه‌داشتن یاد وی محسوب می‌شد، نوعی تسلی خاطر را برای بازماندگان وی به وجود می‌آورد.

در دوره‌ی I و II شهر سوخته، تدفین‌های یادمانی در گورهایی با ساختار چاله‌ای ساده و دو قسمتی شناسایی شده^{۱۱}، این تدفین‌ها، قدیمی‌ترین نمونه‌های گزارش‌شده از تدفین‌های یادمانی در فلات ایران است. با توجه به این اطلاعات، می‌توان شهر سوخته را منشأ پیدایش این شیوه تدفینی معرفی نمود. سید سجادی بیان می‌دارد: «تعدادی قبرهای خالی از اسکلت انسانی نیز در میان قبرهای شهر سوخته دیده شده‌اند که کاملاً آماده انجام دادن یک تدفین بوده‌اند، اما به دلایلی از آن استفاده نشده است. یکی از این دلایل ممکن است آن باشد که فرد مرده در جای دیگری از دنیا رفته یا اثری از وی به دست نیامده، از این رو قبر و اشیاء موجود در آن به عنوان یک یادمان و یادگاری از وی ساخته شده است» (سید سجادی، ۱۳۸۹: ۴۳۵). بعضی از این قبور یادمانی فقط یک چاله ساده و آماده بوده و برخی نیز دارای هدایای تدفینی بین ۳ تا ۱۸ عدد بوده‌اند (سید سجادی، ۱۳۸۵: ۳۱). البته منظور ما از قبور یادمانی، تدفین‌های دارای گورنهاد و فاقد جسد است و تدفین‌های فاقد گورنهاد، در گروه گورهای آماده تدفین قرار می‌گیرند. به عبارتی در شناخت و تشخیص این قبور، باید توجه داشت که بین این قبور و قبور خالی که آماده تدفین بودند، تمایز قائل شد. راه این تشخیص، وجود یا عدم وجود گورنهادها در داخل ساختار تدفین است.

تدفین‌های یادمانی در بازه زمانی (۲۳۰۰-۱۵۰۰ ق.م) و حداقل با یک فاصله دوپست‌ساله نسبت به شهر سوخته، در گستره جغرافیایی فرهنگ بلخی-مرویی (توگولوک ۱، توگولوک ۲، گنور (Sarianidi, 2007:51)، آغ‌تپه (Mamedov & etal, 2012:23-24)، شهرک فیروزه (باصفا، ۱۳۹۳: ۲۶۲)، محوطه چلو (وحدتی و پیشونه، ۱۳۹۳: ۳۲۱) و تپه حصار، مشاهده می‌گردد. به احتمال این شیوه تدفینی در اثر گسترش روابط فرهنگی و اقتصادی از شهر سوخته به جنوب ترکمنستان انتقال یافته است. در همین راستا باید به این نکته توجه نمود که هم‌زمان با شروع استفاده از تدفین‌های یادمانی در گستره جغرافیایی مجموعه بلخی-مرویی، استفاده از این شیوه تدفینی در شهر سوخته متروک شده است، به نحوی که تاکنون از دوره‌های III^{۱۲} و IV شهر سوخته، تدفین یادمانی گزارش نشده است.

این فاصله‌ی زمانی نه تنها مانع از قبول مسئله شباهت در شیوه‌ی تدفین یادمانی میان این دو منطقه، به‌عنوان دلیلی در راستای پذیرش فرضیه کوچ مردمان شمالی به شهر سوخته می‌شود، بلکه خود دلیلی بر تأثیرگذاری فرهنگی و اعتقادی شهر سوخته بر فرهنگ بلخی-مرویی و نشان‌دهنده کوچ گروه‌های انسانی از شهر سوخته به سمت شمال است. با توجه به ارتباطات فرهنگی و تجاری گسترده‌ای که میان این استقرار با جنوب ترکمنستان و شمال شرق ایران در جریان بوده، احتمالاً می‌توان چنین بیان داشت که این شیوه تدفین در اثر گسترش ارتباطات فرهنگی و تجاری از شهر سوخته به فرهنگ بلخی-مرویی انتقال یافته است.

۴- گاهنگاری

بعد از بررسی شباهت‌ها و ارائه دلایلی مبنی بر عدم تطابق آن‌ها با فرضیه‌ی مهاجرت گروه‌های انسانی از فرهنگ بلخی-مرروی به شهر سوخته در نیمه اول هزاره دوم ق.م، ضعیف بودن چنین فرضیه‌ای اثبات شد. در این قسمت با ارائه گاهنگاری‌ها و مطرح نمودن مسائلی چند در این مورد، سعی در رد این فرضیه است. همان‌طور که پیشتر بیان شد، در کاوش‌های شهر سوخته چهار دوره اصلی استقراری و یازده زیر مرحله‌ی معماری شناسایی شده است.

دوره I (مرحله ۸-۱۰): ۲۸۰۰-۳۲۰۰ ق.م، دوره II (مرحله ۵-۷): ۲۸۰۰-۲۵۰۰ ق.م، دوره III (مرحله ۲-۴): ۲۳۰۰-۲۵۰۰ ق.م، دوره IV (مرحله ۰-۱): ۲۳۰۰-۱۸۰۰/۲۰۰۰ ق.م (سید سجادی، ۱۳۸۸: ۲۲۹). مجموعه باستان‌شناسی بلخی-مرروی نیز با تاریخ‌گذاری کربن ۱۴، به سه دوره زمانی تقسیم شده است:

- دوره اول: از اواخر نمازگاه ۷ برابر است با ۲۲۰۰ تا ۱۹۰۰ ق.م
- دوره دوم: با داده‌هایی از گنور و توگولوک ۲۱ برابر با ۲۰۰۰ تا ۱۷۵۰ ق.م
- دوره سوم: با داده‌هایی از سطح گنور که برابر با ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م است (Hiebert, 1994:80).

همچنین گاهنگاری این فرهنگ را می‌توان به دو دوره زمانی، دوران اوج و شکوفایی (۲۳۰۰ تا ۱۷۵۰ ق.م) و دوران فروپاشی و انحطاط تدریجی (۱۷۵۰ تا ۱۴۰۰ ق.م) تقسیم نمود (Luneau, 2015:303؛ فرانکفورت، ۱۳۹۲: ۱۶۶). هدف از ارائه گاهنگاری شهر سوخته و فرهنگ بلخی-مرروی در این بخش، ایجاد یک پیش‌زمینه برای درک بهتر و آسان‌تر در راستای رد فرضیه‌ی پیشنهادی اسکالونه است. وی در تفسیر گسترش فرهنگی-جغرافیایی شهر سوخته، فرضیه‌ی یک نظام مهاجرتی محدود از سرزمین‌های شمالی و یا سقوط استقرارگاه‌های شناخته شده فرهنگ بلخی-مرروی را مطرح می‌کند (اسکالونه، ۱۳۹۴: ۹۹).

پذیرش فرضیه‌ی نظام مهاجرتی شمال به جنوب، نیازمند اثبات افزایش جمعیت در شهر سوخته هم‌زمان با کاهش جمعیت در فرهنگ بلخی-مرروی است. در زمینه‌ی کاهش جمعیت در فرهنگ بلخی-مرروی می‌توان تاریخ ۱۵۰۰ ق.م و یا با کمی اغماض تاریخ ۱۷۵۰ ق.م را در نظر گرفت. اما هم‌زمان با این دوره، شواهدی مبنی بر افزایش جمعیت در شهر سوخته وجود ندارد. بیش‌ترین جمعیت و حداکثر اندازه و وسعت شهر سوخته در طی فازهای ۵-۷ (۲۶۰۰-۲۷۰۰ ق.م)، بوده است (Piperno & Tosi, 1974:125). پس از این دوران، روند کاهش جمعیت در شهر سوخته از حدود ۲۵۰۰-۲۴۰۰ ق.م شروع شده و در نتیجه‌ی این روند کاهش جمعیت، در بازه زمانی حدود ۱۸۰۰ ق.م، شهر سوخته به طور کامل از بین رفته است (سید سجادی ب، ۱۳۸۹: ۴۶۴؛ سید سجادی، ۱۳۸۶: ۳۸). به عبارتی هم‌زمان با بازه زمانی فرهنگ بلخی-مرروی (۱۷۰۰-۲۳۰۰ ق.م)، شهر سوخته دچار افت شدید جمعیتی شده است. با توجه به گاهنگاری‌های موجود، نمی‌توان فرضیه‌ی وجود یک نظام مهاجرتی از شمال به شهر سوخته، در زمان پایان و یا شروع انحطاط تدریجی فرهنگ بلخی-مرروی را قبول نمود.

البته قابل ذکر است که با توجه به شواهد و مدارک موجود، تنها می‌توان فرضیه‌ی مهاجرت از دشت‌های شمالی (حوزه گسترش مجموعه بلخی- مروی) به شهر سوخته را در بازه زمانی ۲۰۰۰-۱۵۰۰ ق.م را رد نمود. زیرا با توجه به وجود برخی از تولیدات و تدفین‌های دارای گورنهاده‌های فرهنگ بلخی- مروی در شهداد، خوراب، بمپور و یحیی، وجود نظام‌های مهاجرتی از شمال به منطقه‌ی بلوچستان و کرمان اثبات شده است (Hiebert & Karlovsky, 1992:1). همچنین می‌توان با توجه به برخی از شباهت‌ها در تولیدات سفالی، فلزی و تشابهات موجود در برخی از شیوه‌های تدفینی در برخی از ادوار زمانی، نظام‌های مهاجرتی شمال به جنوب^{۱۶} و گهگاه بالعکس را پیشنهاد نمود، ولی ارائه هرگونه فرضیه در مورد این‌گونه از مهاجرت‌های احتمالی، میان این دو منطقه در سایر ادوار زمانی، نیازمند مطالعات دقیق‌تر و بررسی تمام جوانب است و از موضوع این نوشتار نیز خارج است.

۵- مهاجرت از شهر سوخته به فرهنگ بلخی- مروی

با توجه به هم‌زمانی افول جمعیت در شهر سوخته (۲۴۰۰ ق.م) با شروع روند رشد جمعیت در دو واحه‌ی بلخ و مرو، همچنین وجود برخی از تشابهات و پیشینه‌ی برخی از تولیدات فرهنگ بلخی- مروی در شهر سوخته؛ تشابه میان تولیدات مرمری و تقدم زمانی این تولیدات در شهر سوخته، تقدم ساخت مهرهای مشبک فلزی، تشابه موجود در برخی از آیین‌ها و مراسم تدفین مردگان (قبور یادمانی) میان شهر سوخته و فرهنگ بلخی- مروی و همچنین اثبات پیشینه‌ی این تدفین‌ها در شهر سوخته، از جمله مهم‌ترین مواردی است که با تکیه بر آن، می‌توان از یک نظام مهاجرتی جنوب به شمال و یا حداقل بر وجود ارتباطات گسترده تجاری-اقتصادی و فرهنگی میان شهر سوخته و فرهنگ بلخی- مروی سخن به میان آورد. با توجه به دلایل فوق، می‌توان فرضیه‌ای را مطرح نمود که بر اساس آن، بتوان شکل‌گیری بخشی از فرهنگ بلخی- مروی را در اثر یک مهاجرت گسترده از شهر سوخته در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم ق.م به گستره جغرافیایی فرهنگ بلخی- مروی تفسیر و توجیه نمود.

۶- نتیجه‌گیری و پیشنهادات

شهر سوخته در طول دوران حیاتش با شمال شرق ایران و جنوب ترکمنستان روابط تجاری-اقتصادی و فرهنگی تنگاتنگی داشته است. با توجه به داده‌ها و مدارک باستان‌شناسی، از ظروف مرمری، مهرهای مشبک فلزی و تدفین‌های یادمانی، می‌توان به عنوان مهم‌ترین شباهت‌های میان شهر سوخته و فرهنگ بلخی- مروی نام برد. وجود این موارد تشابه باعث به وجود آمدن، تفسیرهای گوناگونی گردیده که از آن جمله می‌توان به فرضیه‌ی اسکالونه، مبنی بر وجود یک نظام مهاجرتی شمال به جنوب و تأثیرپذیری شهر سوخته از فرهنگ بلخی- مروی اشاره نمود. بررسی و مطالعه‌ی این شباهت‌ها و همچنین با توجه به وجود پیشینه‌ی آن‌ها در شهر سوخته، نادرست بودن فرضیه‌ی فوق را به روشنی نشان می‌دهد.

از سوی دیگر، بازه زمانی نیمه اول هزاره دوم ق.م برای مهاجرت گروه‌های انسانی از شمال به شهر سوخته پیشنهاد شده است. در این دوره، نه تنها هیچ‌گونه شواهدی از افزایش جمعیت در شهر سوخته در دست نیست، بلکه تمام مدارک و یافته‌های باستان‌شناسی، از افول شدید جمعیت در این محوطه بعد از بازه ۲۴۰۰ ق.م و نابودی کامل آن در ۱۸۰۰ ق.م حکایت دارد. بنابراین با توجه به تقدم زمانی موارد تشابه فوق در شهر سوخته و همچنین وجود نشانه‌هایی از کاهش جمعیت در این محوطه در بازه زمانی نیمه دوم هزاره سوم ق.م، می‌توان شکل‌گیری بخشی از فرهنگ بلخی-مرروی را با مهاجرت گروه‌های انسانی از شهر سوخته به واحه بلخ و مرو تفسیر نمود.

برای پژوهش‌های آتی، لزوم انجام مطالعات آزمایشگاهی در زمینه بررسی و شناخت معادن مرمر مورد استفاده در ساخت ظروف مرمری در شهر سوخته و مجموعه بلخی-مرروی احساس می‌گردد. انجام این آزمایش‌ها در زمینه‌ی شناخت دقیق بومی بودن یا وارداتی بودن این آثار می‌تواند کمک نماید. همچنین کمبود مطالعات متالوگرافی در زمینه شناخت معادن فلزی مورد استفاده در ساخت مهرهای مشبک فلزی نیز احساس می‌گردد. امید آن است که با تلاش‌ها و مطالعات آتی محققان، بیش از پیش کیفیت و کمیت ارتباطات میان فرهنگ‌های باستانی مشخص شود.

پی‌نوشت‌ها

1-BMAC(Bactria Margiana Archaeological Complex)

2-Ascalone

۳- با توجه به روسی بودن کتاب مزبور به ناچار به منبع دست دوم ارجاع داده شده است.

۴- از ۳۱۰ قبر کاوش شده طی سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۸۳، ۸۹ قبر دارای ظروف مرمری بوده‌اند(شیرازی، ۱۳۸۸:۲۶۲). ۳۶.۵٪ قبور دوره I، ۴۳.۸٪ قبور دوره II و ۳۳.۳٪ قبور دوره III دارای گورنهاده‌های مرمری بوده‌اند.

۵- کل تولیدات مرمری شناسایی شده از حصار، تا قبل از دوره‌ی III C به موارد ذیل محدود می‌شود. الف) مهره دوره‌ی IA (ب) مهره دوره‌ی IC (ج) ۱ مهره دوره‌ی II A (د) ۱ مهره دوره‌ی II B (و) ۱ مهره دوره‌ی III A (ه) ۳ مهره دوره‌ی III B.

۶- با توجه به داده‌های کربن ۱۴ از محوطه حصار، دوره‌ی III C از ۲۳۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م. تاریخ‌گذاری شده است (Bovington & etal, 1974:198).

7-Metallic compartmented seals

۸- از قبور شماره ۱۶۰۵، ۳۲۰۰ و ۴۲۱۰ که مربوط به دوره II هستند، مهرهای مشبک فلزی کشف شده است (سید سجادی، ۱۳۸۸:۲۳۸). تاکنون این نمونه‌ها، قدیمی‌ترین مهرهای مشبک فلزی شناسایی شده هستند.

۹- هرچند باغستانی معتقد است که مهرهای به‌دست آمده از طبقات (۱-۳) آلتین تپه، قدیمی‌ترین نمونه‌های مهرهای مشبک فلزی در جنوب ترکمنستان هستند (باغستانی، ۱۳۸۰:۵)، اما با توجه به همزمان بودن این دوره با گاهنگاری فرهنگ بلخی- مروی، بهتر است تولید و استفاده از مهرهای مشبک فلزی در جنوب ترکمنستان را، به صورت هم‌زمان در بازه‌ی ۲۳۰۰ ق.م. به- حساب آوریم. ماسون طبقات ۱-۳ را در حدود ۲۳۰۰-۱۸۵۰ ق.م. تاریخ‌گذاری کرده است (Masson, 1988:96).

10-Cenotaph

۱۱- تدفین‌های یادمانی شماره ۱۶۰۸، ۳۰۰۰، ۴۰۰۰ و ۵۰۰۷ متعلق به دوره (I) و تدفین‌های ۳۵۰۵ و ۴۱۰۰ به بازه زمانی دوره (II) شهر سوخته تعلق دارند(سید سجادی، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۳۸۶ / ۲۰-۲۴، ۱۳۸۸).

۱۲- تدفین شماره ۱۷۰۷، تنها نمونه مربوط به دوره III است که در جدول مشخصات تدفین‌های شهر سوخته به اشتباه به عنوان تدفین یادمانی معرفی شده است (سید سجادی، ۱۳۸۶:۱۲۳). این تدفین متعلق به کودکی است که در داخل یکپارچه دفن شده است (همان، ۳۳۲).

۱۳- اسکالونه در زمینه گاهنگاری شهر سوخته، تاریخ ۳۱۵۰ ق.م. را برای شروع دوره I، تاریخ ۲۲۰۰ ق.م. را برای پایان دوره III و برای دوره‌ی IV تاریخ ۲۲۰۰-۱۹۰۰/۱۷۰۰ ق.م. پیشنهاد داده است (اسکالونه، ۱۳۹۴:۹۲).

۱۴- در گاهنگاری این فرهنگ بین باستان‌شناسان اختلافات جزئی وجود دارد. برای شروع این فرهنگ تاریخ ۲۳۰۰ ق.م. (فرانکفورت، ۱۳۹۲:۱۶۶ / باصفا و رحمتی، ۱۳۹۱:۱۴ / Biscione & Vahdati, 2011:238) و یا ۲۲۰۰ ق.م. (Hiebert, 1994:80 / Lemberg-Karlovsky, 2013:22) را قائل‌اند. برای پایان این فرهنگ نیز تاریخ ۱۵۰۰ تا ۱۴۰۰ ق.م. را پیشنهاد می‌نمایند (فرانکفورت، ۱۳۹۲:۱۶۶ / Luneau, 2015:304 / Hiebert, 1994:80).

۱۵- نکته قابل تأمل هم‌زمانی افول جمعیت در شهر سوخته با شروع روند رشد جمعیت در دو واحه بلخ و مرو است.

۱۶- به عنوان مثال، ساریانیدی در زمینه‌ی تشابهات موجود میان سفال‌های نخودی منقوش دوره‌ی I شهر سوخته با سفال‌های جنوب ترکمنستان چنین بیان می‌دارد که تمدن شهر سوخته (دوره I) ذیل نفوذ سنت‌های اواخر دوره‌ی گیوکسیور شکل گرفته است (ساریانیدی، ۱۳۸۵:۴۵۶). به احتمال بتوان شکل‌گیری شهر سوخته در این دوره را با یک روند مهاجرتی شمال به جنوب، از جنوب ترکمنستان (محوطه‌ی گیوکسیور) مرتبط دانست.

منابع

- اسکالونه، انریکو. (۱۳۹۴). *باستان‌شناسی جوامع ایران باستان (در هزاره سوم پیش از میلاد)*، ترجمه سید منصور سید سجادی، تهران: سمت.
- اشمیت، اریخ. (۱۳۹۱). *کاوش‌های تپه حصار دامغان*، ترجمه کوروش روستایی، اداره میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان سمنان.
- باصفا، حسن. (۱۳۹۳). *شیوه‌های تدفین دوره مفرغ پایانی در دشت نیشابور (شمال شرق ایران)*، مجموعه مقالات همایش بین-المللی باستان‌شناسان جوان، چهارمین، آبان ۱۳۹۲، به کوشش محمدحسین عزیزی خرائقی، رضا ناصری و مرتضی خانی-پور، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۷-۲۶۶.
- باصفا، حسن، و رحمتی، مهدیه. (۱۳۹۱). گزارش مقدماتی کاوش باستان‌شناختی در محوطه شهرک فیروزه نیشابور، مزدک نامه، به کوشش جمشید کیانفر و پروین استخری، شماره ۵: ۶۱۳-۶۲۳.
- باغستانی، سوزان. (۱۳۸۰). بررسی مهرهای مشبک فلزی شرق ایران، آسیای مرکزی و شمال چین، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۳، شماره ۲۶ و ۲۷: ص ۲-۱۱.
- ساریانیدی، ویکتور. (۱۳۸۵). سفال شهر سوخته I و ارتباط آن با جنوب ترکمنستان، *پیش‌از تاریخ سیستان*، ماریو توزی، ترجمه رضا مهر آفرین، مشهد: پاژ، ۴۴۴-۴۶۹.
- سید سجادی، سید منصور. (۱۳۸۵). *شهر سوخته آزمایشگاهی بزرگ در بیابانی کوچک*، زابل: پایگاه میراث فرهنگی و گردشگری شهر سوخته.
- سید سجادی، سید منصور. (۱۳۸۶). *گزارش‌های شهر سوخته (کاوش در گورستان ۱۳۷۶-۱۳۷۹)*، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.
- سید سجادی، سید منصور. (۱۳۸۸). *گزارش‌های شهر سوخته ۲ (کاوش در گورستان ۱۳۸۰-۱۳۸۲)*، زاهدان: اداره میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.
- سید سجادی، سید منصور. (۱۳۸۹). *نخستین شهرهای فلات ایران*، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: سمت.
- سید سجادی، سید منصور. (۱۳۹۴). شهر سوخته و سرزمین‌های متأثر و مؤثر در آن، *مجله جامعه باستان‌شناسی ایران*، سال ۱، شماره ۱: ۱-۳۰.
- شیرازی، روح‌الله. (۱۳۸۸). ظرف‌های مرمی، *گزارش‌های شهر سوخته ۲ (کاوش در گورستان ۱۳۸۰-۱۳۸۲)*، سید منصور سید سجادی، زاهدان: اداره میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، ۲۶۲-۲۸۴.
- طلایی، حسن (۱۳۹۲). *مهر در ایران از آغاز تا صدر اسلام*، تهران: سمت.
- طهماسبی زاوه، حامد. (۱۳۹۴). *مجموعه باستان‌شناسی بلخی- مروی در شمال شرق ایران*، فرهنگ بومی یا نفوذ فرهنگی، *مجموعه مقالات دومین همایش باستان‌شناسی ایران*، به اهتمام حسن هاشمی زرج‌آباد، بیرجند: نشر چهاردرخت.
- فرانکفورت، هانری پال (۱۳۹۲). سنگ سیاه و هنر در کرمان و آسیای مرکزی، *باستان‌شناسی حوزه هلیل رود: جیرفت*، *مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل رود: جیرفت*، به کوشش یوسف مجیدزاده و محمدرضا میری، تهران: متن.
- وحدتی، علی‌اکبر و رافایل بیشونه (۱۳۹۳). گزارش مختصر فصل دوم کاوش در تپه چلو، دشت جاجرم، شمال شرقی ایران، *گزارش‌های سیزدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران*، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی، ۳۲۰-۳۲۴.

Biscione, R & Vahdati, A. (2011). "Excavations of Tepe Chalow, Northern Khoarasan Iran". *Studi micenei ed egeo- anatolici*, 53. pp. 236-241.

Hiebert, F. T. (1994). *Origins of the Bronze Age oasis civilization in Central Asia* (No. 42). Harvard University Press.

Hiebert, F. T., & Lamberg-Karlovsky, C. C. (1992). Central Asia and the Indo-Iranian borderlands. *Iran*, 30, 1-15

تفسیری بر شباهت‌های موجود میان آثار فرهنگ بلخی-مرویی و شهر سوخته

- Kohl, Philip L., Henri Paul Francfort, Jean Claude Gardin. (1984). *Central Asia: Paleolithic beginning to iron age*, Paris. (ed) recherché sur les civilizations. Antiquities,
- Lamberg-Karlovsky, C. C. (2013). The Oxus Civilization. *Cuadernos de Prehistoria y Arqueología*.
- Luneau, E. (2015). A New Assessment of the End of the Oxus Civilization (Southern Central Asia, CA.1750-1500/1400 BCE): Overview of the Transformations of the Society. *Broadening Horizons 4*. BAR International Series 2698. pp.303-308.
- Mamedov, A. & Lecomte, O. Bendezu-sarmiento, j. (2012). *Ulug Depe a Forgotten City in Central Asia*. Ginkgo, pp.1-30. ISBN
- Masson, V. M., & Masson, V. M. (1988). *Altyn-depe* (Vol. 55). UPenn Museum of Archaeology.
- Piperno, M., & Tosi, M. (1975). The graveyard of Shahr-i Sokhta Iran. *Archaeology*, 28(3), 186-197.
- Sarianidi, V. I. (1998). *Myths of ancient Bactria and Margiana on its seals and amulets*. Pentagraphic Limited.
- Sarianidi, V. (2007). *Necropolies of Gonur*. Kapon.

